

زمینه های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی

زمینه های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی

پس از فروپاشی اتحاد شوروی بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. گروه های اسلامی از بازیگران تحولات دهه 1990 در آسیای مرکزی بوده اند. این گروه ها با بهره گیری از ریشه های عمیق باورها و تمایلات اسلامی در منطقه، تلاش های وسیعی را سازمان داده اند. ظهور طالبان در افغانستان و پیوندهای قومی این کشور با جمهوری های آسیای مرکزی، اثرپذیری منطقه از تحولات سیاسی-نظامی افغانستان را شدت بخشید. اما استقرار طالبان به نوبه خود به تحکیم روند صلح در تاجیکستان کمک کرد. مجموعه ای از عوامل بیرونی و درونی اسلام گرایی در آسیای مرکزی را تقویت کرده است. تحولات اخیر به خوبی اثبات کرد، اسلام در منطقه دارای اهمیت ویژه، و در شکل گیری هویت جدید منطقه بسیار مؤثر بوده است. در شرایط پس از 11 سپتامبر، این عنصر از تأثیر بیشتری برخوردار شده است. نخبگان سیاسی آسیای مرکزی نیز اسلام سیاسی را مهم ترین رقیب سیاسی خود برآورد کرده اند. این مقاله به ریشه های توسعه بنیادگرایی اسلامی در منطقه آسیای مرکزی می پردازد.

به دنبال تجزیه اتحاد شوروی و شکل گیری پنج جمهوری مستقل در آسیای مرکزی، احیای گرایش های اسلامی سبب بروز تحولات جدی در این منطقه گردیده است. (الهه کولائی، 1376) حضور میلیون ها مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش تمایلات اسلامی در منطقه فراهم آورده است. رهبران این جمهوری ها که جز قرقیزستان همان نخبگان سیاسی در دوران اتحاد شوروی هستند، اسلام سیاسی را جدی ترین رقیب خود برآورد کرده اند. مردم مسلمان منطقه که در طول دوران کمونیسم، به طور مستمر و منظم تحت تأثیر تبلیغات شدید علیه اسلام قرار داشتند، در پایان این عصر توجه به اسلام به عنوان بخشی از هویت جدید خود را آشکار ساختند.

تحولات سیاسی-نظامی در تاجیکستان و شکل گیری منازعات خونین در این جمهوری سبب گردید، به زودی عامل «تهدید اسلامی» که رهبران آمریکا و روسیه از یک سو و نخبگان ملحدی از سوی دیگر سعی در بزرگ نمودن آن داشتند، برجسته تر شود. (الهه کولائی، 1376، صص 151-150) در پی فروپاشی اتحاد شوروی شکل گیری نظام سیاسی-اجتماعی جدید با سؤالات و چالش های گوناگون مواجه شد، که نه تنها امنیت این جمهوری ها بلکه کل منطقه را تحت تأثیر قرار داد. تحولات افغانستان و سقوط رژیم وابسته نجیب الله سبب شد تا تأثیر متقابل جریانات سیاسی-نظامی در افغانستان و همسایگان شرقی، شمالی و جنوبی آن با روشنی بیشتر مطرح شود. (Sergei Gretsky, 5991, pp.91-02)

پس از فروپاشی اتحاد شوروی مسأله بازگشت میلیون ها مسلمان آسیای مرکزی به جهان اسلام، توجه بسیاری از تحلیل گران امور خاورمیانه و غرب آسیا را به خود جلب کرد. هرچند در طول حاکمیت نظام کمونیستی در آسیای مرکزی هویت اسلامی مردم منطقه با ابزارهای گوناگون هدف قرار گرفت، ولی تحقق بخشیدن به هویت «شورویایی» بی نتیجه ماند. (الکساندر

بنیگسن و مری براکس آپ، 1370، صص 49-226) این منطقه که از همان قرن اول ظهور اسلام به بخشی از «دارالاسلام» تبدیل شده بود، و در شکوفایی تمدن و فرهنگ ایرانی-اسلامی نقش والایی ایفا کرده بود. (غلامرضا ورهرام، 1371، فصل هشتم) شهرهای سمرقند و بخارا و مرو در فرایند گسترش فرهنگ ایرانی-اسلامی بسیار تأثیرگذار بودند. حاکمیت سلسله های ایرانی پیوند این منطقه را با دیگر بخش های جهان اسلام تقویت می کرد. در دوران سامانی شکوفایی فرهنگی منطقه ابعادی چشمگیر و کم نظیر پیدا کرد. (Eden Naby, 3991, p.551)

با حمله مغول ها به بخش های مرکزی و غربی آسیا که تا شرق اروپا ادامه یافت، دوران رکود فرهنگی و اجتماعی آسیای مرکزی آغاز شد. هر چند چنگیزخان و جانشینان او سعی کردند نقش آسیای مرکزی را در «جاده ابریشم» و دسترسی آن به شرق و غرب جهان آن روزگار تقویت کنند، ولی به زودی با تغییر در الگوهای ارتباطات جهانی روند انزوای منطقه گسترش یافت. (الهه کولائی، 1377، صص 202-203) آرنولد توین بی مورخ شهیر در این خصوص بحث های جالبی را در «تاریخ تمدن» مطرح کرده است: به نظر او شکل گیری دولت شیعی در ایران توسط صفویه بر این انزوا افزود، (John O. Voll, in: Beatrice Manz, 4991, p.36) (و ارتباط مردم مسلمان آسیای مرکزی با جهان اسلام را دچار محدودیت های جدی ساخت. تا قرون نهم و دهم هجری این بخش از جهان اسلام همانند دیگر اجزای این پیکره، در تعامل و ارتباط مستمر و طبیعی با دیگر بخش های آن قرار داشت، ولی تحولات یاد شده این روابط را سست کرد.

نتیجه این تغییرات دگرگون شدن کیفیت ارتباط مسلمانان منطقه با دیگر مسلمانان در جهان اسلام بود. به ویژه مسیرهای ارتباطی آنها با سرزمین های مقدس در بین النهرین و حجاز تحت تأثیر قرار گرفت (الکساندر بنیگسن و مری براس آپ، صص 31-32) مسیر قفقاز جای رفت و آمد سهل از طریق ایران را گرفت. ولی این تغییر و دشواری دسترسی ها آثار خود را بر نحوه ارتباط مسلمانان آسیای مرکزی با دیگر مردم مسلمان بر جای نهاد. تاخیر در تحولات این منطقه نسبت به دیگر بخش های جهان اسلام، ناشی از دگرگونی در الگوهای جغرافیایی و ارتباطی نیز بوده است.

روس ها در آسیای مرکزی

از سال 1552 مسیحی که غازان توسط روس ها تصرف شد، نفوذ سیاسی-اقتصادی آنان رو به افزایش نهاد. آستاراخان نیز در سال 1554 در کنترل نیروهای روسی قرار گرفت. (Ram Raul, 8791, p.13) (با افزایش حضور و نفوذ نیروهای روس در این منطقه هویت اسلامی مردم منطقه به طور جدی مورد توجه قرار گرفت. هر چند تزارها نسبت به این مساله سیاست واحدی را دنبال نکردند، ولی مسلمانان آسیای مرکزی که در این دوران که ماوراءنهر ترکستان خوانده می شد، برای حفظ هویت خود می کوشیدند. برخی از تزارها سیاست خود را پی گیری نابودسازی باورهای اسلامی در منطقه قرار داده بودند ولی بعضی از آنان مانند کاترین کبیر باورهای دینی اسلامی را برای مردم این منطقه مفید و کارساز تلقی می کردند. به هر حال روس ها که در آفاق ارتباط خود با مردم مسلمان ماوراءالنهر از سوی آنها وحشی و عقب مانده برآورد شده بودند (الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، ص 22)، به زودی نفوذ سیاسی-اقتصادی-اجتماعی و حتی فرهنگی خود را توسعه دادند. با تسلط کامل روسیه تزاری بر مردم مسلمان آسیای مرکزی، نفوذ روس ها بر جنبه های گوناگون زندگی مردم منطقه افزوده شد.

تساهل تزارهایی مانند کاترین به مردم مسلمان منطقه اجازه داد، ارتباط خود را با دیگر بخش های جهان اسلام تقویت نمایند. در طول قرن نوزدهم شهرهای اورال و منطقه ولگا به مرکز فرهنگی تاتارهای مسلمان تبدیل شدند، و زمینه های ظهور نهضت «جدیدی» فراهم آمد.

در اواخر این قرن باورها و دیدگاه های «جدیدی ها» (1) به آسیای مرکزی راه یافت و در امیر نشین بخارا و خان نشین خیوه طرفدارانی پیدا کرد. به زودی نهضت «جدیدی» در تحولات سیاسی- اجتماعی منطقه آثار خود را آشکار ساخت. هر چند همانند دیگر بخش های مسلمان نشین امپراطوری روسیه مقاومت های شدیدی از سوی سنت گرایان در برابر آن شکل گرفت.

نوگرایی اسلامی

همان گونه که اشاره شد با کاهش اهمیت جاده ابریشم، آسیای مرکزی نیز نقش خود را در ایجاد پیوند میان شرق و غرب جهان روزگان قدیم از دست داد، و از روند تحولات سیاسی- اجتماعی جهان اسلام به تدریج جدا شد. این بخش به پاره ای ضعیف از پیکره جهان اسلام تبدیل شد. روس ها نیز به تدریج به عنصر عمده ای در تحولات منطقه مبدل گردیدند. جداسازی این منطقه از جهان اسلام و ارتباط نزدیک با جوامع روسی در روند فزاینده ای قرار گرفت، اقداماتی که استالین بعدها آن را تکمیل کرد. این وقایع سبب جدایی کامل مسلمانان آسیای مرکزی از دیگر مسلمانان جهان نشد، آنها نیز تجارب مشابهی همچون دیگران داشته اند. (Michael Rywkin, 2891, pp. 02-33)

محدود شد، ولی با تغییر مسیرهای جغرافیایی سعی کردند ارتباط خود را حفظ نمایند. مسلمانان آسیای مرکزی در سال های ابتدایی حضور اسلام در این منطقه در تقویت فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی تأثیر به سزایی داشتند، و فرقه های صوفی را گسترش بخشیدند. فرقه های قادریه، نقشبندیه، یسوعیه و کبرویه حاصل یان فعالیت ها بودند، که در دیگر سرزمین های (1) هواداران گسترش مدارس جدید در برابر مدارس قدیمی اسلامی نیز نفوذ خود را گسترش دادند. تمایلات صوفیانه با برخی از موارد کهن در منطقه قبل از ورود اسلام پیوند داشت. (Rafael Israeli, 4991, pp. 91-13)

همان گونه که اشاره شد هر چند ارتباط مسلمانان منطقه از قرن شانزدهم به تدریج با دیگر بخش های جهان اسلام کاهش یافت، ولی مسلمانان در انزوای کامل نبودند. حتی سیاست های اسلام زدایی وسیع و پی گیر استالین نتوانست این هدف را تحقق بخشد. (Igor Lipovski, 6991, p. 2) زیارت عتبات یا شرکت در مراسم حج هیچ گاه به طور کامل قطع نشد. هر چند به شدت محدود و کنترل می شد، ولی همچنان صورت می گرفت. برای مسلمانان آسیای مرکزی روس ها نقشی همانند انگلیسی ها یا فرانسوی ها را برای سایر مسلمانان در خاورمیانه و جهان اسلام ایفا کردند. فرایند غرب گرایی و غربی شده با خصوصیات کم و بیش مشابه با دیگر بخش های جهان اسلام، در این منطقه نیز وجود آمده بود. مسلمانان منطقه مسائل مشابهی مانند دیگر مسلمانان جهان تجربه کرده اند. (Mickael Rywkin, pp. 39-121) تلاش هایی که از قرن نوزدهم برای نوسازی جوامع اسلامی آغاز شد، و گسترش اندیشه های سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده در این منطقه هم بازتاب هایی پیدا کرد. تا قبل از انقلاب اکتبر تجارب مسلمانان آسیای مرکزی با مسلمانان دیگر نقاط جهان کم و بیش مشابه بود.

تا آغاز قرن بیستم آسیای مرکزی بخش جدایی ناپذیر جهان اسلام بود. (الهه کولائی، 1377، ص 202) در این منطقه همانند دیگر نقاط مسلمان نشین روسیه دو گروه از رهبران دینی وجود داشتند.

گروه اول، روحانیون رسمی بودند که با عناوین گوناگون مانند قائد، شیخ الاسلام، مدرس، امام یا نظایر آن خوانده می شدند و هر یک گروهی از طلاب را گرد خود جمع می کردند. رهبران سیاسی همواره در تلاش بودند تا از نفوذ این گروه بهره برداری کنند و سعی داشتند در برابر

آنها قرار نگیرند) Eden Naby, p.851. (در اواخر قرن نوزدهم در شهر بخارا که حدود 100 هزار نفر جمعیت داشت، 103 مدرسه با حدود 20 هزار طلبه و 365 مسجد فعال وجود داشت. این آمار میزان نفوذ رهبران مذهبی را نشان می دهد.

گروه دوم از رهبران اسلامی «شیوخ»، «دراویش» و «ایشان‌ها» بودند، که معمولاً در برابر گروه اول قرار داشتند. (Igor Lipovski, p.2) (آنها شبکه هایی وسیعی از پیروان خود در آسیای مرکزی داشتند. فرقه های صوفیه تحت نفوذ این گروه از رهبران بودند. فرقه نقشبندیه از قرن چهاردهم مسیحی و فرقه قادریه از قرن دوازدهم به وجود آمدند که دومی در دره فرغانه هواداران بسیاری داشت. از قرن دوازدهم فرقه کبرویه در منطقه خوارزم طرفداران زیادی را جلب کرد. در شمال ازبکستان نیز فرقه یسوعیه از قرن دوازدهم مسیحی پیروان بسیاری پیدا کرد. در برخی از نواحی آسیای مرکزی تعدادی از شیعیان نیز زندگی می کردند، (Igor Lipovsky, p.2) (که با ایرانیان و اهالی شمال شرقی ایران پیوندهای بسیار داشتند. به هر حال تعداد آنان از صد هزار نفر تجاوز نمی کرد. تعدادی از پیروان فرقه اسماعیلیه در میان آنها بوده اند، که عمدتاً در ناحیه بدخشان کوهستانی در تاجیکستان زندگی می کنند.

مسلمانان آسیای مرکزی نیز همانند دیگر مسلمانان در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در برابر امواج تمدن غربی، حفظ اسلام و برتری بخشیدن به آن را در مورد توجه قرار دادند. (Eden Naby, p.851) (جنبش اصلاح طلبی اسلامی که در همه سرزمین های اسلامی از جمله آسیای مرکزی گسترش یافت، حرکت پرتوانی در پی نوزایی فرهنگ و تمدن اسلامی بود.

آسیای مرکزی و قفقاز نیز بخش هایی از این عرصه بودند، هر چند تحولات ویژه و متفاوتی را در این چارچوب تجربه کردند. اصلاح طلبان دینی در این سرزمین ها مورد حمله متحجران قرار گرفتند. ابونصر کرسوی که در مدارس بخارا تدریس می کرد، از سوی امیر بخارا به ارتداد متهم و به مرگ محکوم شد. کرسوی از این منطقه مهاجرت کرد و به استانبول رفت. نوگرایان مسلمان می کوشیدند چهره ای مترقی و پاسخگوی نیازهای متحول جوامع بشری از اسلام ترسیم کنند و توان آن را در ارائه پاسخ های مناسب به مسائل جدید جوامع بشری به نمایش بگذارند. آنان تلاش می کردند این پاسخ ها را از متن قرآن و احادیث به دست آورند. نوگرایان مسلمان ضرورت احیای تفکر دینی را مطرح ساختند، ولی در برابر تمدن غرب به موضع گیری نپرداختند. آنها خواستار بهره گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غربی نیز بودند.

روشنفکران مسلمان در آسیای مرکزی مانند قفقاز و دیگر بخش های جهان اسلام سعی داشتند با زدودن پیرایه ها از چهره اسلام علل عقب ماندگی ملل مسلمان را تبیین و برای آن چاره سازی کنند. اندیشه های شیخ محمد عبده برای این افراد بسیار قابل توجه بود. عبده عقل گرایی را با اندیشه های دنی سازگار می دانست و ضرورت بهره مندی مسلمانان از دستاوردهای تمدن غربی را مطرح می ساخت. در این زمینه آثار تفسیرهای سید جمال الدین اسدآبادی نیز در آراء و باورهای مسلمانان منطقه مشهود بود. نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی نیز همانند دیگر نقاط جهان اسلام آثار عمیق و وسیعی به همراه داشت. حتی می توان گفت تلاش های فکری و اجتماعی مسلمانان سرزمین های اسلامی تحت کنترل روسیه تزاری، دیگر جوامع اسلامی را نیز تحت تأثیر قرار می داد. (الهه کولائی، 1377، صص 207-206) چهره هایی چون اسماعیل گاسپرینسکی از اشراف زادگان تاتار از این شمار بودند. گاسپرینسکی در اواخر قرن نوزدهم برنامه سیاسی خود را تحت عنوان «وحدت ترک های امپراتوری روسیه» مطرح کرد. او اندیشه های مردم گرایی روسی، وحدت گرایی اسلامی، لیبرالیسم فرانسوی و رومانتیک گرایی آلمانی را با هم در آمیخت. ایده وحدت اسلامی او را به

سوی نوعی پان ترکیسم سوق داده بود. او وحدت جهان ترک را از تنگه بوسفور تا مرزهای چین مطرح ساخت. گاسپرینسکی عقلانی بودن تقابل با غرب را مورد تردید قرار داده بود، ولی تقلید از غرب را نیز جایز نمی دانست و غرب باوران را محکوم می کرد. به نظر او اسلام دارای چنان قدرتی بود که بتواند جوامع اسلامی را در برابر هجوم غرب حفظ نماید، ولی این جوامع را بی نیاز از توجه به پیشرفت های تمدن غربی نمی دانست. گاسپرینسکی ایده نزدیکی مسلمانان با روسیه برای مقابله با توسعه روزافزون نفوذ غرب را مطرح ساخت. (الکساندر بنگسن و مری براکس آپ، صص 68-151) گاسپرینسکی برای ایجاد و گسترش مدارس جدید تلاش بسیاری را انجام داد.

نام او با «جنبش جدیدی» همراه است. مدارس بسیاری در سراسر سرزمین های مسلمانان نشین روسیه تحت تأثیر اندیشه ها و برنامه های او تشکیل شد. این اقدامات کم و بیش همانند تلاش هایی بود که در سراسر جوامع اسلامی برای نوسازی نهادهای آموزشی صورت می گرفت.

در آغاز قرن بیستم امواج نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی نیز همانند دیگر جوامع اسلامی گسترش پیدا کرد. (الکساندر بنگسن و مری براکس آپ، صص 137) مسلمانان منطقه کوشیدن در پی شکست روسیه تزاری از ژاپن در سال 1905 مسیحی، تلاش خود را برای نزدیکی با دیگر مسلمانان شدت بخشیدند. تمایلات پان ترکی و پان اسلامی در این دوران به سرعت توسعه یافت.

چارچوب های ایدئولوژیک در منطقه آسیای مرکزی تقابل اسلام رسمی و اسلام غیررسمی را روشن تر ساخت. هر چند تفاوت ها میان نهادهای رسمی و غیررسمی آشکار بود، ولی جریان عمومی تقویت باورهای مذهبی و بهره گیری از آن در شرایط جدید ادامه یافت. در سراسر جهان اسلام و نیز آسیای مرکزی نوگرایان دینی ضرورت پاکسازی اندیشه های دینی را از خرافه ها و پیرایه هایی که در طول زمان بر آن بسته شده بود، مورد تأکید قرار می دادند.

انقلاب بلشویکی و مسأله مسلمانان

لنین در تبیین دیدگاه های خود در مورد ملیت های روسیه تزاری «حق تعیین سرنوشت ملت ها» را مطرح کرده بود. (الکساندر بنگسن و مری براکس آپ، صص 68) طرح این ایده سبب شد تا در نخستین سال های برپایی انقلاب اکتبر، مسلمانان آسیای مرکزی برای تحقق بخشیدن به آرزوهای خود برای تشکیل حکومتی متناسب با باورها و اندیشه های دینی فرصت را مناسب ببینند. پیش از آن در کنگره های مسلمانان که در سال های 1904 و 1905 در دوران انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه تشکیل شده بود، بر ضرورت اجرای این برداشت ها تأکید شده بود.

(Hafizollah Emadi, 4991, p. 565) هدف اصلی از برگزاری این کنگره ها ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان مسلمانان روسیه بود. این گردهمایی ها پس از پیروزی انقلاب اکتبر 1917 ادامه یافت. در این کنگره ها مسلمانان در مورد وظایف و کارکرد گروه های اسلامی به بحث و تبادل نظر می پرداختند. برخی از آنان خواستار ایجاد نوعی فدرالیسم در میان مسلمانان بودند، گروهی نیز خواستار تشکیل «دولت اسلامی» بودند. در نخستین کنگره مسلمان پس از پیروزی انقلاب اکتبر 1917، برای هماهنگ کردن فعالیت های مسلمانان تشکیل یک ارگان مرکزی مورد تأکید قرار گرفت.

در پی سقوط نظام تزاری «بخارایی های جوان» و «جدیدی ها» برای نوسازی مناطق مسلمان نشین براساس باورهای دینی تلاش خود را آغاز کردند. در آغاز آنها از حمایت شوراهای کارگران و سربازان نیز بهره مند بودند. (Ahmad Rashid, 4991, pp. 52-84) (تشکیل «اتحادیه زحتکشان

مسلمانان»، «حزب شورای اسلامی»، و حزب مذهبی «شورای علما» بیانگر برداشت مثبت مسلمانان نسبت به امکان تحقق بخشیدن به خواسته های خود در درون یک نظام فدرال پس از سقوط روسیه تزاری بود. برخی از مسلمان آسیای مرکزی و رهبران دینی آنان بر همین اساس به همکاری با بلشویک ها پرداختند. (الهه کولائی، 1380، فصل اول)

گروه دیگری از مسلمانان منطقه به رهبری جمعی از روحانیون سنت گرا به مقابله با بلشویک ها پرداختند و به تدریج جنبش «باسماچی» که نام آن برگرفته از «عیاران» منطقه بود، شکل گرفت. به نظر برخی از مورخین اگر این شکاف در حمایت یا مقابله با بلشویک ها در منطقه ایجاد نمی شد، شاید تاریخ آسیای مرکزی به گونه دیگری نوشته می شد. آغاز جنگ داخلی و افزایش مداخلات بیگانگان شرایط را دشوارتر ساخت. به دنبال آن اجرای سیاست «کمونیسم جنگی» در سراسر روسیه و همچنین آسیای مرکزی، رودرویی صاحبان اراضی بزرگ روستائیان و گروه هایی از روحانیون با بلشویک ها را شدت بخشید. (Hafizollah Emadi, 1991, p.665) (دشواری های دوران جنگ داخلی و فشارهای بلشویک ها برای رفع نیازهای خود از طریق مصادره اموال روستائیان بر وخامت اوضاع افزود.

در برابر نفوذ نیروهای انگلیسی و وابستگان آنها، «بخارایی های جوان» حمایت خود از نیروهای کمونیست را افزایش دادند. در پایان جنگ داخلی نیروهای باسماچی دچار ضعف شده بودند و حکومت مسکو تلاش برای تثبیت نفوذ خود را شدت بخشیدند. هر چند مقاومت باسماچی ها تا پایان دهه 1920 ادامه یافت، ولی به تدریج در برابر افزایش قدرت نیروهای وابسته به بلشویک ها در آسیای مرکزی تلاش های آنها رو به نابودی گذاشت. (الهه کولائی، 1380، فصل سوم). برخی از فعالان و مبارزان این جنبش به افغانستان گریختند. به این ترتیب میان این دو گروه از مسلمانان، «جدیدی ها» و «باسماچی ها» در برخورد با انقلاب بلشویکی و سیطره کمونیست ها بر آسیای مرکزی شکاف اساسی و چشمگیری وجود داشت. «جدیدی ها» به همکاری مؤثر و خوش بینانه با رهبران نظام کمونیستی پرداختند. برخی از آنان که دارای تمایلات ملی گرایانه بودند، در دهه 1930 کاملاً سرکوب شدند. نظام جدید «شورویایی کردن» مردم آسیای مرکزی را به سرعت دنبال کرد.

دولت جدید بلشویکی تا نیمه دهه 1920 به رویارویی با باورها و نمادهای اسلامی در آسیای مرکزی اقدام نکرد. حتی تشکیل «ارتش سرخ مسلمانان» و «حزب کمونیست مسلمانان» را پذیرفت. اداره امور مسلمانان نیز در اختیار کمیساریای امور مسلمانان (مسکوم) قرار گرفت. به این ترتیب در سراسر اتحاد شوروی که رسماً از سال 1922 تشکیل شده بود، سیاست های مذهبی و نحوه مواجهه با آن یکسان طراحی شد. (Ahmad Rashid, pp.52-53) (به هر حال در پایان جنگ داخلی فرایند نوسازی کمونیستی در مناطق مسلمان نشین به تدریج گسترش یافت.

استالین تبدیل ملت های مسلمان تحت کنترل خود را به دولت های مدرن هدف قرار داد. تجزیه «ملت واحد اسلام» به دولت های جدید براساس هویت های ملی، حاصل تلاش های استالین برای جداسازی مسلمانان در آسیای مرکزی از یکدیگر بود. مسلمانان آسیای مرکزی که تا انقلاب اکتبر ابتدا خود را مسلمان می دانستند و سپس به هویت های قومی می پرداختند، با اجرای برنامه های ملی استالین دارای هویت های قومی متمایز شدند. (Richard Sakwa, 1991, pp.692-813) (ایجاد «دفتر معنوی مسلمانان» از سوی استالین نیز برای کنترل فعالیت های آنان صورت گرفته بود. (H.B.Paskoy, 1002, pp.923-93)

پس از یک دهه سرکوب شدید مسلمانان در اتحاد شوروی، از آغاز دهه 1940 براساس طرحی

که از سوی یکی از «جدیدی»ها-فردی به نام عبدالرحمن رسولایف مفتی اوفا (1) که از تصفیه های استالین جان سالم به در برده بود-طراحی شده بود، بازسازی کنترل شده نهادهای اسلامی آغاز شد. استالین براساس این طرح فضای محدودی را برای فعالیت های مذهبی باز کرد (John Voll, in: Beatrice Manz, 4991, p.27)، و دین اسلام مورد پذیرش حکومت اتحاد شوروی قرار گرفت.

فعالیت های مسلمانان آسیای مرکزی تحت کنترل اداره ای قرار گرفت که در تاشکند قرار داشت. سه مرکز دیگر نیز در اتحاد شوروی تأسیس شد تا امور مسلمانان را تحت کنترل قرار دهد و مفهوم اسلام رسمی را تحقق بخشد: مرکز اروپایی و سیبری در اوفا، مرکز قفقاز شمالی و قفقاز در ماخاچ قلعه، و مرکز قفقاز جنوبی در باکو (2)، John Voll, in: Beatrice Manz, 4991, p.27 مرکز تاشکند همچنان تحت نفوذ افرادی قرار داشت که از «جدیدی»ها تأثیر پذیرفته بودند و با دیگر مسلمانان اتحاد شوروی تفاوت داشتند. آنها می کوشیدند از دستاوردهای تمدن بشری برای ارتقای وضعیت مسلمانان بهره گیرند. هم زمان اسلام غیررسمی (موازی) نیز به حیات خود ادامه می داد. زیارتگاه و مشاهد بزرگان دینی زمینه مناسبی برای انتقال باورها و آموزه های مذهبی فراهم می آوردند.

به این ترتیب از دهه 1940 اسلام رسمی-اسلام مورد حمایت حزب کمونیست اتحاد شوروی- نهادهای خود را به صورت محدود به وجود آورد. در این بخش فعالیت های دینی کاملاً کنترل شده و مجاز تعریف شده بود. اسلام موازی به شکل بنیادگرایانه خود نیز که از قرن نوزدهم به وجود آمده بود، به گونه ای حمایت خود را ادامه می داد. پیروان این نگرش با طرفداران محمد عبدالوهاب که از قرن نوزدهم در شبه جزیره عربستان ایده های خود را مطرح کرده بود، ارتباط داشتند. مروجان اسلام موازی در تشکیل نهادها و تأسیسات خاص خود از تشکل های صوفی ها و فرقه های آنان بهره گرفته بودند. آنه ماری شیمیل اسلام شناس مشهور، افکار صوفیان را نوعی برداشت «ابهام آلود» از اسلام دانسته است. (H.B. Paskoy, 2002, p.5) وهابی های آسیای مرکزی در برخی مواقع با پیروان فرقه نقشبندی در آمیختند و با آنان یکپارچه شدند. آنها در پی پالایش اندیشه های دینی از باورهایی بودند که طی قرون به اسلام افزوده شده بودند. بنیادگرایان آسیای مرکزی از دوران حیات اتحاد شوروی به اشکال گوناگون ارتباط خود را با وهابیون در عربستان (1) مرکز جمهوری باشقیرستان (2) مرکز جمهوری آذربایجان حفظ کردند و از منابع مالی آنها بهره می بردند.

انقلاب اسلامی ایران نگرانی رهبران اتحاد شوروی را از انتقال اندیشه ای سیاسی دینی برجسته ساخت. (الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، 182-183) ایده ایجاد «کمربند سبز» (1) از آغاز دهه 1980 در اطراف اتحاد شوروی از همین ایام مطرح شد. هر اس از تشکیل حکومت های اسلام گرا در پیرامون اتحاد شوروی و تأثیر تحولات داخلی ایران و افغانستان با حضور ارتش سرخ در این کشور پاسخ داده شد. (الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، صص 183-182) مقاومت های طولانی در برابر اشغال این کشور به نوبه خود زمینه های تقویت فعالیت بنیادگرایان مورد حمایت عربستان سعودی را فراهم کرد. آمریکا در چارچوب قواعد دوران نظام دو قطبی و جنگ سرد این سیاست را مورد حمایت همه جانبه قرار داده بود. (Alvin Smolansky, 5991, p.53) (Z. Rubistein, Oles M.) دولت کمونیست کابل با فشارهای شدید بنیادگرایان مواجه گردید.

برنامه ریزان اقتصادی اتحاد شوروی یکپارچه سازی افغانستان و آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند. (Ram Raul, 9791, pp.04-15) (اجرای اصلاحات سیاسی-اقتصادی در دوران گورباچف عرصه

تعامل های منطقه ای را گسترش داد. (الهه کولائی، 1380، فصل هفتم) سیاست گلاسنوست گورباچف فضای بیشتری را برای فعالیت مسلمانان فراهم آورد. در آسیای مرکزی این پدیده ابعاد چشمگیری یافت.

تلاش های گورباچف در حفظ اتحاد شوروی با عدم پیشرفت در برنامه اصلاحات بی نتیجه ماند. فروپاشی شوروی تهدید و بی ثباتی در آسیای مرکزی را شدت بخشید. (الهه کولائی، 1376، صص 168-170) از میان رفتن کنترل متمرکز دوران اتحاد شوروی نیروهای بنیادگرا در آسیای مرکزی را در شرایط مناسبی قرار داد. سقوط دولت نجیب الله در افغانستان دامنه نفوذ و تحرک آنها را گسترش بخشید. (Ahmad Rashid, pp.071-27) (نابودی مدل «نوسازی کمونیستی» این شرایط را مهیاتر کرده بود.

جنگ داخلی تاجیکستان

در میان جمهوری های آسیای مرکزی، از دوران اتحاد شوروی، تاجیکستان در پایین ترین سطح توسعه و استانداردهای زندگی قرار داشت. (الهه کولائی، 1376، صص 168-170) رئیس جمهوری تاجیکستان پس از وقوع کودتای اوت 1991 در مسکو به حمایت از کودتاگران پرداخت و در پایان آن نیز حاضر به انحلال حزب کمونیست نشد. این سیاست سبب بروز اعتراضات مردمی گردید. به این ترتیب حزب نهضت اسلامی فرصت بهتری برای فعالیت پیدا کرد. تاجیکستان با فعالیت ائتلافی از نیروهای اسلامی-ملی گرا مواجه شد که تلاش می کردند ساختار سنتی قدرت در این جمهوری را بر هم زنند. از دوران اتحاد شوروی رهبری حزب کمونیست همواره از منطقه لنین آباد (خجند) برگزیده می شد که تحت نفوذ ازبکستان قرار داشت.

اجرای گلاسنوست در مسکو زمینه را برای طرح اعتراضات داخلی نسبت به حاکمیت خجندی های فراهم کرد. اقدامات قهار محکم اف رئیس جمهوری تاجیکستان آن را تشدید کرد. (مارتا بریل اولکات، 1371، صص 47-74) نیروهایی از منطقه کولاب به زودی برای کسب قدرت به تلاش پرداختند. اقدامات دولت ائتلافی متشکل از نیروهای اسلامی-ملی گرا نتوانست شرایط نابسامان این جمهوری را تحت کنترل در آورد.

از تابستان 1992 تاجیکستان به دو بخش تقسیم شده بود. (Sergei Gretskey, 5991, pp.7-11) کمونیست های پیشین روابط خود را با نیروهای کولابی تقویت کرده بودند، آنها در گورکان تپه هم هوادارانی داشتند، و مورد حمایت ازبکستان نیز بودند. این ائتلاف به گونه ای مورد حمایت روسی تبارها و روسی زبانان قرار داشت. گروه دوم، از بخش هایی بود که خواستار دگرگونی اساسی در ساختار سنتی قدرت در این جمهوری بودند. آنها بیشتر به منطقه کوهستانی بدخشان، گرم، کافرنهان و تاجیک آباد تعلق داشتند، هر چند برخی از اهالی دیگر نقاط نیز در میان آنان بودند. ناآرامی ها از تابستان 1992 رو به گسترش نهاد. برکناری رحمان نبی اف از پست ریاست جمهوری نیز به آن پایان بخشید.

لشکر 201 روسیه که در تاجیکستان حضور داشت ابتدا تلاش می کرد از مداخله مستقیم بپرهیزد. برخلاف تمایل برخی از نیروهای مخالفت دولت به مداخله نیروهای لشکر 201 موتوریزه روسیه، رحمان نبی اف با امضای قراردادی با مسکو نظارت دوگانه ای بر این لشکر به وجود آورد. 85 درصد این لشکر از تاجیک ها، ازبک ها و اهالی آسیای مرکزی تشکیل شده بود، که تحت مدیریت روس ها اداره می شد. (Sergei Gretskey, 5991, pp.7-11) (در پی افزایش ناآرامی ها تشدید درگیری ها، روس های ساکن تاجیکستان مهاجرت از این کشور را آغاز کردند.

رهبری ازبکستان به شدت نگران حوادث تلخ تاجیکستان و گسترش دامنه های آن به کشور خود بود. در ازبکستان و دره فرغانه شرایط مناسبی برای رشد تمایلات بنیادگرایانه اسلامی

آشکار شده بود. اسلام کریم اف با دقت ویژه ای روند تحولات داخلی تاجیکستان را دنبال می کرد و آن را نخستین خاکریز «نیروهای اسلامی» در آسیای مرکزی می دانست. به هر ترتیب روسیه نگران ایجاد «افغانستان دوم» در تاجیکستان بود. حمله مخالفان دولت دوشنبه به پست مرزی افغانستان-پاکستان و کشته شدن سربازان روسی این نگرانی را تشدید کرد. در تابستان 1993 درگیری های کاملاً تشدید شده بود. روسیه تلاش کرد از کمک های ازبکستان در برابر مخالفان اسلام گرای دولت دوشنبه بهره گیرد. وزیر دفاع جدید تاجیکستان ژنرال الکساندر شیشلیانیکوف فارغ التحصیل آکادمی نظامی تاشکند و مورد حمایت دولت ازبکستان بود. (Sergei Gretsky, 5991, p.11) ازبکستان در برابر اسلام گرایان فعال در تاجیکستان و افغانستان مواضع شدیدی را اتخاذ کرده بود، زیرا به شدت نگران گسترش بنیادگرایی به داخل کشور بود. فعال شدن یوگنی پریما کوف از اواخر سال 1993 بیانگر توجه جدی روسیه به مسائل تاجیکستان و فعالیت اسلام گرایان در منطقه بود. او رفت و آمدهای خود به دوشنبه و تهران را افزایش داد. مذاکرات صلح تاجیکستان با حمایت روسیه میان دولت دوشنبه و مخالفان اسلام گرای آن، که در تهران و افغانستان تحت حاکمیت ربانی مستقر بودند، با فراز و نشیب بسیار همراه شد. (الهه کولائی، 1376، صص 104-96) جنگ داخلی تاجیکستان صدمات انسانی و اقتصادی وسیعی را برای تاجیکستان به همراه داشت و به تجربه ای تلخ از مبارزات سیاسی- نظامی در این منطقه تبدیل شد.

در پی درگیری های شدید نظامی، برای نخستین بار در تاریخ معاصر تاجیکستان ساختار قدرت در این جمهوری دگرگون شد. رحمان نبی اف مانند دیگر رهبران این جمهوری از منطقه لنین آباد (خجند) بود، ولی امام علی رحمان اف رهبر جدید از منطقه کولاب برخاسته بود. به این ترتیب نفوذ سنتی ازبکستان در تاجیکستان قطع شد. منطقه خجند در پیوند کامل با ازبکستان قرار داشت (مارتا بریل اولکات، صص 60-58). فدراسیون روسیه که با شواهدی از برتری طلبی منطقه ای ازبکستان روبه رو بود، حاکمیت جدید و کاهش نفوذ ازبکستان را مورد تأیید قرار داد (الهه کولائی 1376، صص 104-96). رحمان اف در انتخابات سال 1994 با حمایت کامل روسیه توانست به ریاست جمهوری تاجیکستان دست یابد. (Sergei Gretsky, 5991, p.11) تاجیک ها از دیرباز، از دوران شکل گیری جمهوری های جدید در آسیای مرکزی با ازبکستان اختلافات اساسی داشتند. قرار گرفتن شهرهای فارسی زبان، سمرقند و بخارا در قلمرو ازبکستان تنها بخشی از این نارضایتی را تشکیل داده بود. (Maria Eva Sergei in: Beatrice manz, 4991, pp.45-65)

جنگ داخلی تاجیکستان سبب شد نخبگان حاکم بر آسیای مرکزی با اشاره به آن، روند تحولات سیاسی منطقه را مسدود نگهدارند و مانع گسترش آزادی های دموکراتیک شوند. آنها توانستند با استفاده از این تجربه، احتمال بسیار همراهی آزادی های سیاسی با وقوع منازعات خونین نظامی را برجسته سازند. در پی این تحولات اساساً نگاه روسیه به آسیای مرکزی به طور اساسی دگرگون شد. (الهه کولائی، 1376، صص 64-162) رهبری ازبکستان که به شدت نگران توسعه بنیادگرایی در این کشور بود، در مبارزه با جریانات مخالف دولت دوشنبه نقش موثری ایفا کرد.

اسلام سیاسی در آسیای مرکزی پس از اتحاد شوروی

پس از ظهور و گسترش امواج اسلام سیاسی در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آسیای مرکزی نیز هر چند تحت حاکمیت کمونیسم قرار داشت، ولی شاهد بروز تحولاتی در تأثیر پذیری از این جریان بود. پایان نظام دو قطبی و جنگ سرد این شرایط را مهیاء ساخت. فروپاشی اتحاد

شوروی و پایان برنامه های نوسازی کمونیستی شرایط را برای فعالیت بنیادگرایان بهبود بخشید. رهبران بازمانده از دوران کمونیسم که در پرتو تحولات جدید می کوشیدند قدرت خود را به نام رهبران حکومت های ملی حفظ کنند، اسلام سیاسی را مهم ترین رقیب خود یافتند. در پی تلاش های طولانی ولی ناکام رهبران شوروی برای جدا کردن مردم آسیای مرکزی از هویت اسلامی خود، به زودی روشن شد اسلام همچنان بخشی از هویت منطقه را تشکیل می دهد. (مارتا بریل اولکات، صص 47-40) تداوم توجه به سنت های اسلامی و دینی در اشکال گوناگون به خوبی این ظرفیت را روشن ساخت. توجه به این نکته بسیار مهم می نماید که در تعریف مردم منطقه از اسلام و الزامات آن و در شناخت آنان از اسلام تحت تأثیر دهها سال تبلیغات علیه مذهب باید بسیار دقت کرد.

هراس آمریکا و روسیه از توسعه نفوذ معنوی ایران در منطقه سبب بزرگ نمایی خطر و «تهدید اسلامی» در منطقه گردید. با توجه به گستره و عمق نفوذ باورهای دینی در مردم منطقه، هر دو کشور تلاش کردند این تهدید را از ظرفیت واقعی آن بزرگتر نشان دهند. حضور میلیون ها نفر از اهل سنت در آسیای مرکزی و عده اندکی از مسلمانان شیعه مذهب، به خوبی نشان دهنده نیروی واقعی «تهدید اسلامی» از سوی جمهوری اسلامی ایران پس از فروپاشی اتحاد شوروی بوده است. تأثیر اسلام رسمی و نهادهای حکومتی اسلامی نیز در این خصوص قابل بررسی است. (گوندن پکر، 1377، ص 83) برای مردم منطقه نیز باورهای اسلامی بیش از آنکه جنبه سیاسی داشته باشد، به عنوان مجموعه ای از هنجارهای فردی و جمعی غیرسیاسی برآورده شده است.

(Beatrice Manz, 4991, pp. 26-18) جنگ داخلی تاجیکستان که غالبه به فعالیت احزاب سیاسی اسلامی نسبت داده می شد و سبب هراس مردم منطقه از جمهوری اسلامی ایران و تکرار این تجربه تلخ و خونین در دیگر جمهوری های گردید، مورد بهره برداری وسیع رهبران بازمانده از دوران کمونیسم قرار گرفت. در قوانین اساسی مصوب همه جمهوری های منطقه، هویت غیردینی نظام های سیاسی جدید مورد تأکید قرار گرفت.

این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که برای رهبران دولت های مستقل جدید در آسیای مرکزی، اسلام نقش خوبی را در تقویت هویت های آنها بازی کرده است. (گوندن پکر، 1377، صص 86-88) اهمیت اسلام سیاسی و تهدید بنیادگرایی اسلام به برآوردهای گوناگون از نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی در شرایط پس از فروپاشی مدل کمونیستی توسعه منطقه مربوط می شود. برای مسلمانان آسیای مرکزی در پی این تحول عظیم دو مدل توسعه مطرح شد: مدل توسعه غیردین و مدل توسعه دینی، الگوی اولی ترکیه و دومی جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شده بود. در وضعیتی که رهبران مسکو در پی جداسازی مفهوم امنیت در آسیای مرکزی از ملاحظات امنیت داخلی خود بودند، آمریکا نیز به شدت با توسعه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه به مقابله برخاست. دولت ترکیه در این زمینه ابزار مناسبی برای پی گیری هدف مقابله با جمهوری اسلامی ایران و گسترش اسلام سیاسی و نیز ترویج الگوی توسعه غیردینی برآورد شده بود. این ارزیابی کاملاً در تطابق با اهداف و برنامه های ترکیه برای توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی قرار داشت. (الهه کولائی، 1376، صص 64-162) این طرز تلقی فرصت مناسبی را برای ترکیه به همراه آورد و عرصه را برای فعالیت های جمهوری اسلامی ایران محدود ساخت. تجربه جنگ داخلی خونین تاجیکستان زمینه را برای اجرای این سیاست مهیاتر ساخت.

قابل توجه است که هزینه های هنگفت عربستان سعودی و دولت های حوزه خلیج فارس نیز

برای تقویت تمایلات اسلامی در آسیای مرکزی بسیار نافذ و مؤثر ارزیابی می گردد. دولت عربستان سعودی از سال های آغازین استقلال این جمهوری ها، به هزینه کردن منابع هنگفتی در جهت ترویج اندیشه های دینی مورد نظر خود پرداخت. توزیع قرآن، احیای مسجد و نهادهای رسمی روحانیون و مفتی ها مورد عنایت جدی قرار گرفت. با توجه به مشکلات حاد اقتصادی کمک های مالی این کشور برای جمهوری های منطقه می توانست جاذبه بسیار داشته باشد. به هر ترتیب برخلاف ترکیه که کوشید از اهرم های قومی و زبانی برای نفوذ در منطقه استفاده کند (Patricia arlej, in Rubenstein, 5991, pp. 691-79)، عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس از دلارهای نفتی برای تقویت باورهای اسلامی مورد تأیید خود بهره گرفتند. جمهوری اسلامی ایران نیز در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی توسعه گرایش های اسلامی در منطقه را مطلوب برآورد کرد. نفوذ ایران در تاجیکستان و حمایت تهران از مخالفان دولت دوشنبه، در کنار پشتیبانی مؤثر دولت ربانی در افغانستان، بر روند تحولات داخلی این جمهوری تأثیرگذار بود. به زودی با همکاری تهران-مسکو تلاش برای تثبیت آرامش و صلح در تاجیکستان گسترش یافت. هر دو کشور ایجاد تفاهم میان مخالفان اسلام گرای دولت امام علی رحمان اف و تاجیک های مخالف او و مستقر در افغانستان را برای تأمین ثبات منطقه ای و متوقف ساختن روند فروپاشی اقتصادی تاجیکستان ضروری یافتند. (William, E. Odom and Robert Dujarvic, 5991, pp. 591-99) جنگ داخلی این جمهوری را در آستانه نابودی کامل قرار داده بود. وضعیتی که می توانست به نوبه خود آرامش و ثبات در کل منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. همکاری جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در پایان دادن به جنگ داخلی خونین در افغانستان بسیار اثرگذار بود. قدرت یافتن طالبان در افغانستان بر اهمیت تلاش ملی روسیه و ایران در تقویت فرایند صلح در تاجیکستان افزوده بود.

سیطره طالبان بر افغانستان

حضور ارتش سرخ در افغانستان و حمایت همه جانبه اتحاد شوروی از دولت وابسته به خود در کابل-در چارچوب کلیشه های دوران جنگ سرد-آمریکا را به حمایت از نیروهای اسلام گرا سوق داد. مدارس مذهبی در پاکستان با حمایت گسترده دولت عربستان سعودی و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در این راستا مورد توجه قرار گرفت. در دوران جهاد علیه نیروهای کمونیست مستقر در کابل و مبارزات آنان، تحصیل کودکان افغانی در مدارس مذهبی از جاذبه بسیار برخوردار شد. (الهه کولائی، 1376، صص 102-103) این مدارس که اساساً کودکان دچار محرومیت شدید افغان را پذیرا می شدند، به ترویج مباحث تفرقه انگیز سیاسی می پرداختند. حجم عظیم مشکلات افغان های پناهنده در پاکستان این فعالیت ها را تحت تأثیر قرار می داد. طلبه هایی که در این مدارس تحصیل می کردند در شرایط دشوار اقتصادی-اجتماعی قرار داشتند. (وحید مزده، 1382، ص 32) وضعیت برمشتقت آنان در پاکستان و اردوگاه های پناهندگان زمینه را برای پذیرش آموزش های سرشار از تفرقه و نفرت فراهم آورده بود.

نیروهای سیاسی پاکستان نیز در این مدارس فعالیت خود را گسترش دادند. «جمعیت العلمای اسلامی پاکستان» و «جماعت اسلامی» هر یک در چارچوب دیدگاه ها و اهداف خود به اعمال نفوذ در این مدارس پرداختند. اختلاف نظر گروه های مذهبی سیاسی پاکستان به این مدارس راه یافته بود. از سپتامبر 1996 طالبان (فارغ التحصیلان و طلبه های مدارس مذهبی پاکستان) با کمک سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان (آی اس آی) و حمایت کامل آمریکا تلاش برای سیطره بر افغانستان را گسترش دادند. دولت آمریکا در تثبیت قدرت طلبان حمایت خود را روشن ساخت. طالبان با وعده ایجاد و تثبیت امنیت در افغانستان که شرط ضروری دسترسی پاکستان

به آسیای مرکزی بود، فعالیت خود را گسترش داد و اقدامات نظامی وسیعی را تحقق بخشید. (وحید مزده، 1382، صص 3-32) جنگ، خستگی از درگیری های نظامی متوالی و مستمر، و وعده برقراری صلح و آرامش در افغانستان زمینه را برای گسترش نفوذ طالبان فراهم ساخت.

برای دولت آمریکا تثبیت شرایط سیاسی-نظامی در افغانستان برای تحقق بخشیدن به مسیر ترانزیتی افغانستان-پاکستان برای محروم کردن ایران از منافع طبیعی خود به اندازه کافی اهمیت داشت تا حمایت آن را از استقرار طالبان محقق سازد. (مزده، 1382، صص 47-146) ولی طالبان که از روستاها برخاسته و در شرایط دشوار و مشقت بار پرورش یافته بودند، قادر به اجرایی کردن ادعاهای اعلام شده خود نبودند.

در طول سالیان جهاد که آمریکا تقویت «بنیادگرایی اسلامی» را برای تضعیف اتحاد شوروی در افغانستان مورد توجه قرار داده بود، با توجه به فراملی بودن این ایده ها افراد و گروه هایی از دیگر کشورهای اسلامی به افغانستان رفتند. داوطلبان بسیاری از کشورهای اسلامی برای مشارکت در مبارزه مقدس در کنار نیروهای جهادی افغان کشور خود را ترک کردند و در عرصه های نبرد در افغانستان حاضر شدند. بن لادن فرزند یکی از ثروتمندان عربستان سعودی یکی از آنان بود.

پیروزی بنیادگرایان طالبانی در افغانستان بر امنیت و تحولات سیاسی آسیای مرکزی تأثیر مستقیم داشت. بنیادگرایان آسیای مرکزی با پیروزی هم‌تایان خود در افغانستان انرژی بیشتری پیدا کردند. دشواری های اقتصادی، ناهنجاری های اجتماعی و فساد سیاسی حاکم بر این جمهوری ها زمینه را برای فعالیت این گروه ها به عنوان رقبای جدی سیاسی نخبگان منطقه فراهم آورده بود. (الهه کولائی، 1381، ص 101) تثبیت حاکمیت طالبان در افغانستان شرایط مناسبی را برای ایجاد واحدهای آموزشی برای نیروی شبه نظامی اسلامی در آسیای مرکزی، به ویژه حرکت اسلامی ازبکستان فراهم آورد. ازبکستان بالقوه دارای ظرفیت قابل توجهی برای گسترش تمایلات بنیادگرایی اسلامی بوده، که در منطقه فرغانه در شهرهای اندیجان و نمنگان شواهد گوناگونی از آن ظاهر شده بود. (Svante E. Cornell and Regine A. Spector, 2002, p. 891)

گزارش های متعددی از همکاری بنیادگرایان مستقر در افغانستان که از ازبکستان گریخته بودند، با طالبان در اقدامات تروریستی در منطقه ارائه شده است. (Anthony Davis, 1002, p. 991) ازبکستان پیش از آن با حمایت مؤثر از ژنرال عبدالرشید دوستم، سعی کرده بود دامنه فعالیت نیروهای بنیادگرا در افغانستان را به شدت محدود سازد. (Edward W. Walker, 2002, p. 5) پس از فروپاشی اتحاد شوروی دشواری های اقتصادی ناشی از نابودی نظام اقتصادی مبتنی بر برنامه ریزی متمرکز و سوبسیدهای عظیم مسکو از ابعاد تهدیدآمیزی برخوردار شد. ناتوانی دولت های جدید مستقل در مدیریت بحران های منطقه، نگرانی از گسترش احساسات دینی را تشدید کرد. توسعه عصبیت های قومی و دینی برای رهبران بازمانده از دوران اتحاد دشواری های پیچیده را عرضه ساخت. سازمان ها و نهادهای بین المللی نیز برآوردهای نگران کننده ای از شرایط عمومی مردم در منطقه ارائه می کردند. تلاش های گوناگون برای بر هم زدن ساخت سنتی قدرت در منطقه، رهبران جمهوری های آسیای مرکزی را به شدت مورد تهدید قرار می داد. تجربه جنگ داخلی در تاجیکستان، رهبران منطقه را برای مسدود کردن مسیر آزادی های سیاسی-اجتماعی راسخ تر ساخت. این تلاش ها به نوبه خود به گسترش تمایلات بنیادگرایان اسلامی افزود.

فعالیت جنبش اسلامی ازبکستان به گونه ای تحت تأثیر اندیشه های افراطگرایان مسلمان در دیگر نقاط جهان اسلام قرار داشته است. اسلام کریم اف همواره پس از استقلال ازبکستان مجذبه با توسعه فعالیت های سیاسی اسلامی مقابله کرده است. جنگ داخلی تاجیکستان زمینه مناسبی را برای تقویت و گسترش فشارهای سیاسی برای او فراهم کرد. روی کار آمدن طالبان و گسترش نفوذ آنان سبب افزایش فعالیت نیروهای بنیادگرا در منطقه گردید. در پی انفجار بمب در فوریه 1996 در تاشکند، اسلام کریم اف فشار بر نیروهای مسلمان را تشدید کرده بود. Walker, 2002, (p.5) او کوشید همه مخالفت های سیاسی علیه خود را به اسلام گراین نسبت دهد.

با تشدید فشار علیه مسلمانان بسیاری از آنان به ویژه بنیادگرایان مسلمان، به جمهوری های همسایه و افغانستان گریختند. با گروگان گرفتن تعدادی از کارکنان ژاپنی در قرقیزستان این فعالیت ها ابعاد منطقه ای وسیع تری یافت و بر شدت نگرانی از توسعه اقدامات خشونت ها افزود. (محمد عبدالکریم، 1379، ص 105) بحران گروگان گیری در آسیای مرکزی سبب شد دولت قرقیزستان از روسیه تقاضای کمک نماید، و به نیروی هوایی ازبکستان اجازه بمباران منطقه ای که گروگان گیری در آن رخ داده بود، را بدهد. (Edward Schatz, 2002) ماهیت فعالیت های مذهبی در تعدادی از شهرها سبب افزایش نگرانی های دولت قرقیزستان بوده است. این شهرها در منطقه فرغانه قرار گرفته، زمینه های مناسبی را برای گسترش احساسات مذهبی آشکار ساخته اند. از دوران اجرای پرسترویکا و گلاسنوست در زمان گورباچف، دره فرغانه که از قرقیزستان تا ازبکستان و تاجیکستان امتداد یافته، شرایط مناسبی را برای گسترش احساسات دینی ارائه کرده است. تجربه جنگ داخلی تاجیکستان شرایط را برای رویارویی نخبگان سیاسی منطقه با توسعه فعالیت بنیادگرایان اسلامی هموار ساخت. در همه جمهوری های منطقه قوانین اساسی غیردینی به تصویب رسیده، که فعالیت سیاسی نیروهای مذهبی و اسلام گرایان را ممنوع ساخته است. (عبدالکریم، 1379، ص 106)

اسلام کریم اف از اواخر سال 1997 با تقویت نفوذ و اقتدار طالبان در افغانستان، فشار بر بنیادگرایان ازبکستان را تشدید کرد. تدارک حمله مجدد به او در زمستان 1999 از سوی مقامات دولتی به «جمعه نمنگانی» و «طاهر یولداش» از رهبران بنیادگرایان ازبک (جنبش اسلامی ازبکستان) نسبت داده شد. (الهه کولائی، 1377) نمنگانی و یولداش در تأسیس جنبش اسلامی ازبکستان نقش اساسی ایفا کرده بودند. براساس برخی گزارش ها نمنگانی در جریان سرکوب نظامی طالبان پس از حوادث تروریستی در آمریکا، در بمباران های شمال افغانستان کشته شد.

نیروهای بنیادگرای آسیای مرکزی به دخالت در امور قاچاق و حمل و نقل مواد مخدر برای تأمین نیازهای مالی خود متهم شده اند. در این زمینه گزارش های متعددی در مورد اقدامات آنان وجود دارد. (Oliver Ray, 2002, p.9) (در سراسر جمهوری های آسیای مرکزی نیروهای اسلام گرا که تنها رقبای سیاسی واقعی برای نخبگان حاکم کنونی تلقی می شوند، تحت فشار شدید قرار داشته اند. توسعه طالبان گرایی در افغانستان فرصت مناسب را در اختیار رهبران غیردینی منطقه قرار داد و سرکوب آنان را سهل تر ساخت.

پس از 11 سپتامبر حملات تروریستی القاعده در آمریکا زمینه را برای فعالیت رهبران جمهوری های آسیای مرکزی علیه بنیادگرایان مسلمان مهیاء ساخت. آنها که در سال های پس از فروپاشی برای تقویت اقتدار متمرکز خود بسیار کوشیده اند، با بهره گیری از هراس گسترش اقدامات تروریستی در جهان، نابودی کامل نیروهای اسلام گرا را هدف قرار دادند. اسلام کریم

اف حتی در دوران پیش از سلطه طالبان بر افغانستان، از طریق تقویت ژنرال عبدالرشید دوستم سعی در محدود کردن فعالیت های اسلام گرایان را شدت بخشید. (IWRP.0002,p.9) (ژنرال دوستم در جریان جنگ داخلی تاجیکستان از ایجاد اردوگاه های آموزشی برای مخالفان دولت دوشنبه با قدرت جلوگیری کرده بود.) Sergei Gretskey, 5991, pp.31-61 (پس از آن نخبگان بنیادگرای ازبک کوشیده بودند، در برابر نفوذ دوستم به سازماندهی مخالفان تاجیک و ازبک در افغانستان بپردازند و با بهره گیری از نیروهای آنان به مقابله با رهبران غیردینی ازبکستان اقدام کنند.

پس از اعلام جنگ علیه تروریسم از سوی رئیس جمهوری آمریکا جورج بوش))، Gretskey, 5991, pp.31-61، فضا برای تشدید سرکوب اسلام گرایان در آسیای مرکزی از سوی نخبگان حاکم مناسب تر شد. رهبران ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان که دره فرغانه در کشورهای آنان قرار گرفته، صدها تن از فعالان مسلمان را دستگیر کردند. براساس برخی برآوردها حدود ده درصد جمعیت مناطق جنوبی قرقیزستان هوادار جنبش اسلامی ازبکستان بوده اند. ازبک های جنوب قرقیزستان و نیز تاجیکستان همانند برادران خود در ازبکستان نسبت به این گروه تمایل زیادی را آشکار ساخته بودند. بسیاری از آنها خود را شهروندان درجه دوم تلقی کرده اند. آنها در اعتراض به دشواری های گوناگون سیاسی-اقتصادی، در این هواداری تأمین نیازهای گوناگون خود را جستجو کرده اند. فقدان نیروهای سیاسی غیردینی ظرفیت این تلاش ها را افزایش داده است.

براساس برآورد ازبکستان هواداران جدی «جنبش اسلامی ازبکستان» حدود 2 تا 3 هزار نفر، و بر پایه برآوردهای مقامات روس 5 تا 6 هزار نفر می باشند، که حاکمیت طالبان در افغانستان برای آنان پشتوانه روانی و فیزیکی قابل توجهی را به وجود آورده بود. ولی پس از 11 سپتامبر و حمله آمریکا به طالبان و سرنگون شدن حکومت آنان در افغانستان نیروهای بنیادگرای آسیای مرکزی این حمایت مؤثر را از دست دادند. رهبران جمهوری های آسیای مرکزی از یک سو، و فدراسیون روسیه از سوی دیگر که با اقدامات تروریستی جدایی طلبان چچن مواجه بود، از جنگ همه جانبه علیه تروریسم استقبال کردند. آنها حل مشکلات نظامی-امنیتی خود را در پیوستن به این جریان یافتند. قطع کمک های مالی و روانی طالبان، ضربه شدیدی بر بنیادگرایان آسیای مرکزی وارد آورد. تجربه حاکمیت طالبان روشن ساخت که از سوی جمهوری اسلامی ایران تهدیدی برای گسترش بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی وجود ندارد. پیش از آن همکاری در برقراری و تثبیت صلح تاجیکستان نشانه دیگری را ارائه کرده بود.

جمع بندی

توسعه بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی تحت تأثیر مجموعه ای از عوامل درونی و بیرونی قرار داشته است. ایجاد خلاء ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی اتحاد شوروی «بازی بزرگ» جدیدی را در این منطقه شکل داد. (Svante E. Cornell and Rgrine A. Spector, 2002, p.002.)

عربستان، جمهوری اسلامی ایران، و پاکستان از کشورهایی بودند که در عرصه قدرت های منطقه ای در آسیای مرکزی به شدت فعال شدند. مسلمانان آسیای مرکزی که با فروپاشی نظام کمونیستی ارتباط خود را با کشورهای اسلامی گسترش دادند، از این حضور پرتلاش استقبال کردند. عربستان سعودی که از ده ها سال قبل ترویج اندیشه های وهابی را در منطقه هدف قرار داده بود، بر دامنه تلاش های خود افزود. برای پاکستان دسترسی به آسیای مرکزی جز از طریق تثبیت شرایط سیاسی-نظامی-امنیتی-افغانستان امکان پذیر نبود. شرایط تقویت نیروهای اسلامی از دوران اشغال افغانستان، ذخایر مناسبی را برای ارتش پاکستان و سازمان

اطلاعاتی آن ارائه کرده بود تا «طالبان» را در افغانستان مستقر سازد. اقدامی که مورد حمایت آمریکا قرار داشت تا مهار و «سدبندی» جمهوری اسلامی ایران را پیش ببرد. (الهه کولائی، 1376، صص 82-273)

دسترسی به منابع انرژی در آسیای مرکزی از طریق افغانستان نقش اساسی در تحولات سیاسی پس از فروپاشی ایفا کرد که برای کشورهای پیرامون جاذبه زیادی را ارائه نموده است.

در کنار عوامل بیرونی مجموعه ای از عناصر داخلی نیز به ترویج بنیادگرایی اسلامی کمک کرد. رشد سریع جمعیت و شرایط دشوار اقتصادی، فساد سیاسی، تجارت مواد مخدر، نابرابری ها و مشکلات عظیم اقتصادی هم زمان با توسعه آگاهی دینی به گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی یاری رسانده است. ارتباط میان بنیادگرایان منطقه با طالبان در افغانستان این روند را تقویت کرد. فقدان چارچوب های قانونی برای مبارزات سیاسی نیز در تقویت این گرایش ها اثرگذار بوده است. هر چند ده ها سال اندیشه های دینی در آسیای مرکزی همانند دیگر بخش های اتحاد شوروی سرکوب شد، ولی عمق و نفوذ باورهای دینی سبب تداوم و پایداری آن گردیده است. با اینکه ارتباط روحانیون رسمی منطقه با جهان اسلام اندک بود، ولی نفوذ اندیشه وهابی از سال های پیش از فروپاشی شکل گرفت. شرایط استقلال جمهوری ها گسترش این تمایلات را هموار ساخت. پیوندهای قومی میان مردم آسیای مرکزی به ویژه دره فرغانه با افغانستان، سرایت بحران های سیاسی-امنیتی را هموار ساخت.

به هر حال پس از 11 سپتامبر آمریکا با افزایش حضور مستقیم در منطقه، اقدامات علیه بنیادگرایان اسلامی از سوی رهبران منطقه را تقویت کرد. آمریکا نیروهای نظامی خود را در ازبکستان مستقر ساخت. ازبکستان در سرکوبی طالبان در افغانستان با آمریکا همراهی جدی داشت. (اداره اطلاعات انرژی آمریکا، 1380، ص 14) نابودی شبکه القاعده و نیروهای تحت امر آنان برای رهبران منطقه به مفهوم کاهش تهدید اسلام بنیادگرا تلقی شده است. آنها در برنامه مبارزه وسیع علیه تروریسم که از سوی جورج بوش اعلام شد، مشارکت فعال داشته اند تا به نیازهای امنیتی خود پاسخ گویند. نابودی حکومت طالبان پشتوانه عظیمی را برای فعالیت های بنیادگرایان در آسیای مرکزی از میان برد. هر چند پیچیدگی مسائل سیاسی-اجتماعی و جمهوریهای آسیای مرکزی افغانستان همچنان روند تحولات آتی را در ابهام قرار داده است.

- 1- « » « 2531 80.2/7/21 (1371) » « 2.3 - (1370) : 4. - (1377) »
 : « » « 23.5 - (1381) » « 38.6 - (1379) » « 31.7 - (1380) : 8. -
 (1381) « » « 38.9 - (1377) » « 39.10 - (1378) : 11. - (1376) : 12. -
 (1376) : 13. - (1377) () « 14. - (1376) » « 119.15-120 - (1382) : 16. -
 : 1372 -17 (1379) « CIS » Cornell, Svante E., Spector, Regine-1-32